پارسیان دژ
تاریخ، فرهنگ و میراث ایران

مجموعهٔ مقاله‌ها
نسخهٔ ماندگار

کوروش بزرگ (کوروش شناسی)

نگاهی بر اسطوره های ایران زمین

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۲۰ خرداد ۱۳۹۶ · ۲۰ دقیقه مطالعه

چکیدهٔ مقاله

نخستین دودمان فرمانروا در تاریخ اساطیری و حماسی ایران زمین «پیشدادیان» بودند. پیشداد به معنی «اولین کسی که قانون آورده است». در شاهنامه فردوسی نخستین پادشاه پیشدادی «گیومرث» (کیومرث) (کیومرس) بود که در متون اوستایی و باستانی نخستین انسان آریایی و اولین فرمانروا بوده و مطابق متون اساطیری بعد از اسلام نخستین مرد کیومرث و نخستین زن «مردیانه» بود. بعد از او به ترتیب هوشنگ و جمشید به جهانداری می رسند. ضحاک تازی بعد از آنکه جمشید را شکست می دهد، مدتی بر ایران حکومت می کند و فرزندان جمشید را اسیر می نم

پارسیان دژ / کوروش بزرگ (کوروش شناسی)

نخستین دودمان فرمانروا در تاریخ اساطیری و حماسی ایران زمین «پیشدادیان» بودند. پیشداد به معنی «اولین کسی که قانون آورده است». در شاهنامه فردوسی نخستین پادشاه پیشدادی «گیومرث» (کیومرث) (کیومرس) بود که در متون اوستایی و باستانی نخستین انسان آریایی و اولین فرمانروا بوده و مطابق متون اساطیری بعد از اسلام نخستین مرد کیومرث و نخستین زن «مردیانه» بود. بعد از او به ترتیب هوشنگ و جمشید به جهانداری می رسند.

ضحاک تازی بعد از آنکه جمشید را شکست می دهد، مدتی بر ایران حکومت می کند و فرزندان جمشید را اسیر می نماید. اما دچار قیام کاوه آهنگر و فریدون می شود. بعد از زندانی شدن ضحاک در دماوندکوه، فریدون، منوچهر، نوذر، زاب و گرشاسب به فرمانروایی و سرداری می رسند. بعد از زوال پیشدادیان یکی از نوادگان منوچهر به نام کیقباد به کمک رستم قهرمان داستان های حماسی ایران، فرمانروایی خاندان کیان را پایه ریزی می کند.

کیومرث طبق متون اوستایی او آدم ابوالبشر است و اولین انسانی است که از «اهورامزدا» (دانای بزرگ) که خداوند یکتا است اطاعت کرد. مورخین اسلامی او را گلشاه لقب داده اند که به معنی فرمانروای کوهستان است. در ادبیات بعد از اسلام او را نخستین کشورگشا معرفی کرده اند. نخستین بزرگی که کشور گشود- سرپادشاهان کیومرث بود. فردوسی درباره او می گوید: کیومرث چون ابتدا در کوه اقامت داشت پلنگینه (پوست پلنگ) می پوشید و در اشعارش می گوید: کیومرث شد بر جهان کدخدای ـ نخستین به کوه اندرون ساخت جای سر تخت و بختش برآمد ز

کوه _پلنگینه پوشید خود با گروه. می گویند بنیاد شهرسازی از او است. شهر های اسطخر، دماوند و بلخ را او بنا کرد. چون فرزندش سیامک به دست دیوان کشته شد، بعد از مرگ کیومرث پادشاهی به نوه اش «هوشنگ» رسید.

هوشنگ در اوستا «هائو شیانگها» (Haoshyangha) ذکر شده. بعضی از مورخین او را اولین پیشداد (اولین قانونگذار) معرفی می کنند، زیرا بر هفت اقلیم فرمانروایی می کرد. درباره معنی اسم او اختلاف است. فردوسی هوشنگ را برگرفته از هوش و فرهنگ می داند و در این باره می گوید: گرانمایه را نام هوشنگ بود _ تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود . زبان شناسان باستانی و شرق شناسان اروپایی «هائو شیانگها» را به معنی «فراهم سازنده منازل خوب» آورده اند، چون او بود که شهر های شوش و بابل را بنیاد نهاد. در زمان او آهن و آتش کشف شد و ابزار های جنگی آهنی فراهم آمد. فردوسی در باب کشف آتش می گوید که هنگام پرتاب سنگ برای کشتن مار آن سنگ به سنگ دیگری برخورد کرد و اخگری پدید آمد.

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ _ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ. چون تهیه آتش برای زندگی مشکل بود، به دستور هوشنگ آتشکده هایی در فارس، آذربایجان و خراسان برپا کردند تا مردم بتوانند، آتش آماده از آن بردارند. داستان هوشنگ درباره کشف آتش نشان می دهد که ایرانیان آتش پرست نبوده اند ولی آتش را از جهت روشنایی و گرمی بخشیدن به زندگی آدمیان حفظ می کردند و سعی در نگهداری آن داشتند.به انگیزه کشف آهن در دهم بهمن جشن سده را برپا می داشت، یعنی زمانی که پنجاه شب و پنجاه روز تا اول بهار (عید نوروز) باقی بود. فردوسی درباره جشن سده می گوید:ز هوشنگ ماند این سده یادگار _ بسی باد چون او دگر شهریار /در زمان او مردم توانستند که از پوست حیوانات لباس تهیه نمایند.

تهمورث دیوبند

سومین پادشاه پیشدادی تهمورث (طهمورث) است به معنی دلیر ملقب به «زیناوند» به معنی دارنده سلاح و زین. در تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی آمده است که در زمان او بودا در هند ظهور کرد. او بت پرستی را برانداخت و چون بر دیوان مازندران غلبه کرد، دیوان به او سواد خواندن و نوشتن آموختند لذا به آنان امان داد. در زمان او مردم ریسندگی و بافندگی آموختند.

جمشید

جمشید فرزند تهمورث چون رویش مانند «شید» (خورشید) می درخشید به جمشید به معنی درخشنده معروف شد. او نیز مانند فرمانروایان قبلی پیشدادی از «فره ایزدی» (تائید الهی) و پشتیبانی «اهورامزدا» برخوردار بود. طبق روایات فردوسی زمانی که طول روز و شب برابر شد (اول فروردین) را نوروز نامید و جشن نوروز را برپای داشت، در دوره حکمرانی او انواع سلاح های آهنی ساخته شد.تهیه انواع لباس از ریسیدن نخ های پنبه ای، ابریشمی و پشمی رواج یافت. سنگ های گران بها از معادن استخراج گردید. دارو ها و عطریات متفاوت شناخته شد. فن پزشکی به اعلا درجه در آن زمان رسید. در ساختمان سازی انقلابی روی نمود چون دیوان مازندران ساختن خشت و آجر و نحوه

به کارگیری گچ و سنگ را به آریایی ها آموختند. از این رهگذر قصر های باشکوه در ایران بنا گردید. مردم به چهار طبقه تقسیم شدند. ۱- آموزیان (دانشمندان و دینداران.) ۲- نیساریان (سپاهیان و لشکریان). ۳- نسودیان (برزگران) ۴- آهنوخوشان (پیشه وران). جام جم (جام گیتی نما) که به وسیله آن جمشید می توانست وقایع هفت اقلیم را در آن ببیند، در زمان او بود، این جام بعد ها به کیخسرو و دارا رسید. اما زمانی رسید که جمشید از باده قدرت سرمست شد و طوری کبر و غرور بر او چیره شد که خود را جهان آفرین خواند و مورد قهر الهی قرار گرفت و ضحاک تازی را بر او چیره ساخت.

از این جهت بود که فردوسی طوسی گوید:

شما را ز من هوش و جان در تن است ـ به من نگرود هرکه اهریمن است/گر ایدون که دانید من کردم این ـ

مرا خواند باید جهان آفرین/زمانی که در جام جهان بین هر چه را که اراده می کرد، می دید غرورش زیادتر شد:/پس آن جام برکف نهاد و بدید ـ در او هفت کشور همی بنگرید.

ضحاک جمشید را کشت و دو خواهر او به نام های «شهرناز» و«ارنواز» اسیر کرد و سپس به زنی گرفت. بعد از آنکه کاوه و فریدون قیام کردند و ضحاک را در دماوندکوه به بند کشیدند،

فریدون از نژاد جمشید به حکمرانی ایران رسید.

قیام کاوه و جهانداری فریدون

هنگامی که ضحاک برای خوراک مار های روی شانه هایش همه فرزندان کاوه آهنگر را قربانی کرده بود و فقط یک فرزند برای کاوه مانده بود و پیش شاه ستمکاری چون ضحاک گفت (یکی بی زبان مرد آهنگرم ـ ز شاه آتش آید همی بر سرم). شاه توجهی نکرد و کاوه چون آهنگر بود پیشبند چرمی خود را که از پوست شیر بود بر فراز چوبی برافراشت و از آن پس به عنوان «درفش» (پرچم) از آن سود جست. مردم به دور کاوه و درفش او گرد آمدند به طوری که بر سپاه ضحاک پیروزی یافت و ضحاک متواری شد و از ایران خارج شد و از دجله گذشت تا از خشم ایرانیان در امان بماند. کاوه با قیام خود خواست که «فریدون» فرزند «آبتین» را که از نژاد جمشید بود به فرمانروایی ایران انتخاب نماید. لذا فریدون به تعقیب ضحاک پرداخت (به اروندرود اندر آورد روی ـ چنان چون بود مرد دیهیم جوی)

(اگر پهلوانی ندانی زبان ـ به تازی تو اروند را دجله خوان) فریدون خود را به سرزمین تازیان رسانید ضحاک را دستگیر و او را در دماوندکوه زنجیر کرد. در داستان کاوه و فریدون چیزی که مهم است، ایجاد پرچم ایران است، چون کاوه در تاریخ اساطیری ایران با درفش خود حماسه آفرید و ضحاک عرب را شکست داد و به دست فریدون که از نژاد ایرانی بود در دماوند کوه زندانی نمود. از آن زمان به بعد پرچمی که او ساخته بود به «درفش کاویان» معروف شد. کاوه کسی است که سرداران ایران به درفش او تیمن می جستند.

ابومنصور ثعالبی مورخ قرن پنجم در باب این درفش عین روایت فردوسی را آورده و گفته است: «فریدون پس از

آسودگی از کار ضحاک چرم کاوه را به جواهر بیاراست و درفش کاویان نامید.» فریدون فرزند آبتین که مادرش فرانک بود، دوره دوم جهانداری پیشدادیان را آغاز کرد و بعد از او مهم ترین زمامداران پیشدادی عبارت بودند از منوچهر، نوذر، زاب و گرشاسب. فریدون چون در مهرماه بر ضحاک غلبه کرد و بر تخت نشست آن روز را عید و جشن آن روز را مهرگان خواندند.

تقسیم سرزمین فریدون بین فرزندانش فریدون در زمان جهانداری اش کشورش را بین پسرانش به شرح زیر تقسیم کرد تا با خیال آسوده بتواند به بندگی اهورامزدا (خدای یگانه) بپردازد. ایران را به «ایرج» داد، توران (ترکستان) را به «تور» و شام و روم را به «سلم» سپرد.

چون ایران از ترکستان و شام آباد تر بود سلم و تور بر ضد ایرج متحد شدند و در جریان جنگی ایرج را کشتند و جنازه او را پیش پدر فرستادند.

فردوسی در این باب می گوید:(نهفته چو بیرون کشید از نهان /به سه بخش کرد آفریدون جهان)(یکی روم و خاور دگر ترک و چین/سوم دشت گردان و ایران زمین)(نخستین به سلم اندرون بنگرید /همه روم و خاور مر او را گزید)(دگر تور را داد توران زمین /ورا کرد سالار ترکان و چین)و زان پس چو نوبت به ایرج رسید / مر او را پدرشهر ایران گزید)در زمان پادشاهی منوچهر برای پایان دادن به اختلاف مرزی بین ایران و توران مقرر شد که آرش کمانگیر تیری از مازندران یا از فراز دماوندکوه پرتاب کند و آن تیر هرجا که بر زمین افتاد مرز ایران و توران باشد.

در شاهنامه از آرش نامی برده نشده است ولی در متون اوستایی ارخش و در کتاب الکامل ابن اثیر «ایرش» و در منابع دیگر به ویژه تاریخ طبری «ارشش با تیر» و در مجمل التاریخ والقصص «آرش شواتیر» آمده است. در دانشنامه ادب فارسی بخش آسیای میانه به سرپرستی حسن انوشه بعد از آن که همه روایات تاریخی و اسطوره ها را در کنار هم می گذارد به این نتیجه می رسد که افراسیاب پادشاه توران با منوچهر فرمانروای ایران قرار گذاشتند، تیری که از فراز البرزکوه (دماوندکوه) به سمت مرز توران پرتاب گردد، مرز ایران و توران را تعیین کند.

آرش بر بالای قله دماوند رفت و با آن که می دانست پس از پرتاب تیر جان از کالبد او خارج می شود، تیر را پرتاب کرد. این تیر از بامداد تا نیم روز برفت و در کنار جیحون بر درخت گردویی فرود آمد و مرز ایران و توران معین شد. در بیشتر منابع اسلامی جای فرود آمدن تیر را مرو نوشته اند و محل پرتاب آن را آمل، ساری، تبرستان نوشته اند و در منابع اسلامی سیزدهم تیر (تیرروز) را روز پرتاب تیر قید کرده اند.عاقبت «منوچهر» در جنگی سلم و تور را کشت و خود بدون رقیب جانشین فریدون شد.

ظهور رستم و حوادث پهلوانی بعد از آن

منوچهر سرداری داشت به نام «سام» که امیر زابلستان و سیستان بود. او پدر زال و جد «رستم» پهلوان نامی ایران است و بخش عمده شاهنامه، دلاوری های او را دربرگرفته است. زال زر چون مو های سرش سفید بود، سام این طفل سفیدموی را به علت داشتن چنین وضعیتی نپذیرفت و او را به غاری در البرزکوه نهاد. «سیمرغ» او را در آن غار بزرگ کرد، بعد ها سام به البرزکوه رفت و او را با خود به زابلستان آورد و زال در زابلستان با «رودابه» دختر «مهراب»

پادشاه کابل ازدواج کرد و در نتیجه این وصلت «رستم» به دنیا آمد.

درباره تولد رستم، فردوسی نکته ای را بیان کرده که بسیار مهم است. چون جنین رستم در شکم رودابه بزرگ بود و تولد او مشکل بود، حکیم فردوسی در بخش زاده شدن رستم از سیمرغ چون حکیمی حاذق نام می برد که دستور می دهد که ابتدا رودابه را با می مست گردانند تا بیهوش شود (چون در آن زمان داروی بیهوشی نبود) سپس پهلو را شکافته و رستم را از بطن مادر خارج کنند. این عمل را سزارین می گویند و معتقدند که ابتدا سزار کنسول رومی به این روش متولد شده است. در صورتی که باید دانست، رستم چند هزار سال قبل از سزار به این روش به دنیا آمده است. در واقع باید عمل سزارین را رستمینه نامید. فردوسی در این باب از توصیه سمیرغ تا تولد رستم را به شعر می سراید (نخستین به می ماه را مست کن/ز دل بیم و اندیشه را پست کن)(تو بنگر که بینادل افسون کند/ز پهلوی او بچه بیرون کند)(بیامد یکی موبد چیره دست/مر آن ماهرخ را به می مست کرد) و اینکه چرا نام نوزاد را رستم گذاشتند این است که وقتی نوزاد به دنیا آمد رودابه گفت از این غم برستم (از این درد راحت شدم) لذا فردوسی می گوید (به گفتا به رستم غم آمد به سر نهادند رستمش نام پسر)دلاوری های رستم از عهد منوچهر تا روزگار بهمن فرزند اسفندیار معروف است. در روزگار کیقباد، کیکاوس و کیخسرو از خود دلاوری ها نشان داد.

زمانی که در جست وجوی اسب خود رخش که دزدیده شده بود به شهر سمنگان رسید او تهمینه دختر پاشاه آنجا را به زنی گرفت و از این ازدواج سهراب متولد شد که سرانجام در یک نبرد تن به تن زمانی که رستم نمی دانست با فرزند خویش نبرد می کند، او را کشت. رستم پس از آن شود تورانی ها را شکست داد. رستم دو برادر داشت به نام های «زواره» او در جنگ ها یاور برادر خویش، رستم بود. برادر دیگر شغاد نام داشت که عاقبت رستم را کشت.

از حکومت نوذر تا گرشاسب و پایان سلسله پیشدادی

طبق روایات فردوسی نوذر فرزند منوچهر چون از رسم پدر سرپیچی کرد، لشکریانش بر او شوریدند و ایران زمین در مقابل توران ضعیف شد و افراسیاب تورانی به ایران لشکر کشید و نوذر را کشت. بعد از مرگ نوذر، زو(زاب) پسر تهماسب به پادشاهی می رسید. گرشاسب فرزند زو آخرین پادشاه پیشدادی است که مجبور بود همواره جلو سپاه افراسیاب ایستادگی نماید. او آخرین پادشاه پیشدادی است. با مرگ گرشاسب، پیشدادیان منقرض و کیانیان به جهانداری می رسند.

کیانیان و دلاوری های رستم

اولین پادشاه کیانی کیقباد است و بعد از او مطابق روایات فردوسی و دیگر مورخین ایران هشت نفر دیگر بر ایران سلطنت کردند و بعد اسکندر به ایران حمله ور می شود و کیانیان را از میان برمی دارد. از نخستین جهاندار این خاندان که کیقباد است به ترتیب کیکاوس، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای، داراب و دارا به پادشاهی رسیدند.کلمه «کی» در اوستا «کوی» (Kavi) آمده که به معنی پادشاه، امیر و فرمانروا است. در شاهنامه فردوسی واژه «کی» به معنی پادشاهان کیانی است. استاد محمدجواد مشکور در کتاب ایران در عهد باستان آورده است که

«کیا» لقب پادشاهان مازندران بوده است. هنوز هم در بعضی از شهر های مازندران پسوند کیا در آخر نام فامیل افراد دیده می شود.

کیقباد

او جد کیانیان است. به روایت اوستا از فرزندان منوچهر است. در شاهنامه آمده است که چون تخت پادشاهی از گرشاسب خالی ماند زال نام و نشان کیقباد را که از نسل فریدون بود از موبدان (روحانیون) پرسید. پس رستم را نزد او به البرزکوه فرستاد و کیقباد را به پادشاهی ایران نشانید. فردوسی از قول رستم می گوید: قباد گزین را ز البرز کوه/ من آورده ام در میان گروه .او شهر استخر را به پایتختی انتخاب کرد. او چهار پسر داشت که از همه بزرگتر کیکاوس بود که بعد از مرگ او به پادشاهی رسید. کیقباد، افراسیاب را شکست داد و در این جنگ ها رستم یاور او بود.

کیکاوس (کیوس)بعد از کیقباد، پادشاهی به پسرش «کیکاوس» رسید. کیکاوس قصد فتح مازندران را داشت که ناگهان سرداران و بزرگان ایران مانند طوس، کشواد، گودرز، گیو، گرگین و بهرام به کیکاوس نصیحت کردند. احسان یارشاطر در کتاب برگزیده داستان های شاهنامه، فصلی را به پندناپذیری کیکاوس اختصاص داده و می نویسد حتی نصیحت زال نیز در او موثر واقع نشد. همه به او گفتند که: سپه را بدان سو نباید کشید/ ز شاهان کس این رای فرخ ندید.فردوسی درباره خودکامگی کیکاوس چنین می گوید: به رستم چنین گفت گودرز پیر/ که تا کرد مادر مرا سیر شیر، چو کاوس خودکامه اندر جهان/ ندیدم کسی از کهان و مهان، خرد نیست او را نه دین و نه رای نه هوشش به جای است و نه دل به جای، تو گویی به سرش اندرون مغز نیست/ یک اندیشه او همی نغز نیست.(نگاه کنید به نام کیکاوس در دانشنامه ادب فارسی جلد یکم آسیای مرکزی به سرپرستی حسن انوشه).کیکاوس نتیجه خودکامگی خود را دید و به مازندران لشکر کشید و اسیر شد. رستم برای آزادی کیکاوس به مازندران شتافت.

در این سفر، رستم با «هفت خوان» یا هفت واقعه هولناک دست و پنجه نرم کرد و سرانجام توانست با شکست دیوان مازندران کیکاوس را به ایران زمین بازگرداند و سپس به جنگ افراسیاب رفت و او را شکست داد.

رستم در ضمن یکی از سفرهایش به مرز توران می رفت که با پسر ناشناخته خود «سهراب» روبه رو شد و در نبردی تن به تن او را کشت و چون آگاه شد که سهراب فرزند اوست، زاری ها کرد ولی در عین حال هر دلی را بر ضد رستم به خشم می آورد، چنانکه فردوسی گوید: **یکی داستانی است پر از آب چشم/ دل نازک آید ز رستم به خشم**

تراژدی سیاوش (سیاوخش)

از حوادث غمباری که فردوسی به بهترین صورت نقل می کند این است که سودابه همسر کیکاوس به فرزند شوهرش (سیاوش) (سیاوخش) دل باخت و می خواست به شوهر خیانت کند. اما سیاوش از قبول تمنای اهریمنی سودابه امتناع کرد. سودابه عصبانی شد و پیش شوهرش یعنی کیکاوس شکایت کرد و او را به خیانت متهم کرد. موبدی برای داوری انتخاب شد و مقرر شد که سیاوش و سودابه از آتش بگذرند، هر کدام که به سلامت از آتش گذشت بی گناه است. سیاوش که بی گناه بود به سلامتی از آتش گذشت ولی سودابه که خود را مقصر می دانست از آتش عبور نکرد. سیاوش بر سر این موضوع، قهرآلود پدر را ترک نمود و راه توران را در پیش گرفت. افراسیاب دختر

خود «فرنگیس» را به زوجیت سیاوش درآورد. از آنجا که گرسیوز برادر افراسیاب بر سیاوش حسد برد، اسباب کشتن او را فراهم ساخت. تورانیان به فرمان افراسیاب خون ناحق او را بر زمین ریختند. سیاوش پسر کوچکی داشت به نام «کیخسرو» که او را از ترس افراسیاب مخفیانه شبانان تربیت و سرپرستی می کردند و او همان است که پس از کیکاوس پادشاه ایران شد.

چون خبر کشته شدن سیاوش به ایران رسید، کیکاوس و رستم را سخت خشمگین کرد. رستم که خود تربیت کننده سیاوش بود و به او مهر می ورزید، تصمیم گرفت که انتقام خون سیاوش را بگیرد . رستم به توران لشکر کشید و افراسیاب را شکست داد و سرزمین توران را گرفت و مدتی بر تخت او تکیه زد. رستم قبل از حمله به توران کین سیاوش را از سودابه گرفت و او را کشت. فردوسی در این باب گوید: به خنجر به دو نیم کردش به راه/ نجنبید بر جای کاوس شاه. سودابه را شرورترین و نابکارترین زن در شاهنامه می دانند.

جهانداری لهراسب و جانشینانشپدرش اروندشاه برادر کیکاوس و مادرش تناز دختر آرش بود. او برای آشتی با توران پایتخت خود را به بلخ انتقال داد. لهراسب عاقبت پادشاهی را به گشتاسب سپرد و خود به نوبهار بلخ رفت و به پرستش اهورمزدا پرداخت. فردوسی در این باره گوید: چو گشتاسب را داد لهراسب تخت/ فرود آمد از تخت و بربست رخت، به بلخ گزین شد بران نوبهار/ که یزدان پرستان بدان روزگار. گشتاسب همان کسی است که به عقیده زرتشتیان (زرتشت یگانه پیامبر آریایی) در زمان او پیامبر شد و عاقبت در خلال جنگ با توران کشته شد. فرزند گشتاسب اسفندیار بود که به دست زرتشت روئین تن شد زیرا زرتشت آبی بر سر اسفندیار ریخت و تمام بدنش که آب به آن رسیده بود مصون از تیر بود به غیر از چشمانش را که هنگام ریختن آب بسته بود و برخی معتقدند که به توصیه زرتشت در آبی شنا کرده بود که او را روئین تن نموده بود.

اسفندیار در شاهنامه تالی رستم و بزرگترین پهلوان کیانی بود. رستم چون با اسفندیار به جنگ پرداخت و او را حریف نبود به راهنمایی سیمرغ تیری به چشمان اسفندیار زد و او را کشت. بعد از مرگ اسفندیار فرزندش بهمن به پادشاهی کیانیان رسید. بهمن را ایرانی ها و اسطوره شناسان همان اردشیر درازدست می دانند و به او فتوحات زیادی نسبت می دهند. بعد از بهمن، «هما» به جانشینی او انتخاب شد و پسری آورد که «داراب» نام داشت. پسر او «دارا» آخرین پادشاه سلسله کیانی است و ایرانی ها او را داریوش سوم می دانند که با اسکندر مقدونی جنگ کرد و مغلوب شد. فردوسی نتیجه کار اسکندر را در این باره می گوید: سکندر که آمد به این روزگار/ بکشت آن که بد در جهان شهریار، برفتند وزیشان جز از نام زشت/ نماند و نیاید خرم بهشت. طبق روایاتی که سینه به سینه از موبدان به زمان فردوسی رسانیدند، اسکندر اوستای اصلی را که شامل کلیه قصص باستانی و تاریخی ایران بود سوزانید و مدارک تاریخی ایران از میان رفت. پس از مطالعه شاهنامه معلوم می شود که حلقه های مفقود در تاریخ ایران بسیار است. دوران ماد و هخامنشی و پانصد سال دوران اشکانی در آن دیده نمی شود.

خاورشناسان بر آن شدند تا آنجایی که می توانند این حلقه های مفقود شده را پیدا کنند و همان طور که گفتیم اگر اسکندر، کتاب های موجود در تخت جمشید به ویژه اوستای بزرگ را در اسطخر نمی سوزانید، خیلی از حقایق برای ما روشن می شد. خاور شناسان ازجمله نولدکه و هرتسفلد شرق شناسان آلمان سعی بر این دارند که کیانیان را با هخامنشیان منطبق گردانند ولی در انطباق پاره ای از اسامی دچار اشکال می شوند. در صفحه ۵۳۹ کتاب حماسه

سرایی در ایران نوشته دکتر ذبیح الله صفا نوشته شده است که در اکثر تواریخ اسلامی، بهمن را همان اردشیر دراز دست دانسته اند. ابوریحان بیرونی اردشیر دراز دست را در کتاب آثارالباقیه «مقر و شر» است که به معنی توانا است و در پاره ای دیگر از آثار اسلامی کمبوجیه (کامبیز) را «قمبوس» گفته اند (رجوع شود به ایران در عهد باستان نوشته دکتر محمد جواد مشکور).

استاد آرتو کریستین سن (A-Christensen) خاور شناس دانمارکی در کتاب کیانیان به طرح این مسئله می پردازد و بهتر است که خوانندگان به آن کتاب مراجعه کنند. استاد فقید سید محمد تقی مصطفوی که سالیان دراز رئیس باستان شناسی ایران بود، کیخسرو را همان کوروش هخامنشی می داند. پاسخ دادن به چنین سئوال مشکلی در گرو یک تحقیق دامنه دار توسط آقایان و خانم های محقق در زمینه های ادبیات باستانی و تاریخ ایران قدیم است که انشاءالله بتوانند در این زمینه اقدام کنند و متاسفانه چون بعد از حکومت پانصد ساله اشکانیان، ساسانیان آثار آنان را از میان بردند، فردوسی از پانصد سال حکومت اشکانی جز چند بیت شعر که در نامه خسروان آمده است چیزی نمی داند و در این باره می گوید:

چو کوتاه بد شاخ و هم بیخشان / نگوید جهاندیده تاریخشان / از ایشان جز از نام نشنیده ام / نه در نامه خسروان دیده ام

منابع:

۱- شصت قرن تاریخ و تاجگذاری نوشته خان ملک یزدی، انتشارات بانک ملی ایران، تهران، اول آبان ۱۳۴۶.

۲- دانشنامه ادب فارسی جلد یکم آسیای مرکزی به سرپرستی حسن انوشه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (معاونت امور فرهنگی)، تهران، ۱۳۷۵.

۳- نامه خسروان (نخستین نامه) نوشته جلال الدین میرزا، انتشارات سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، زیر نظر مجید رهنما، تهران ،۱۳۵۵ تجدید نظر شده در ۱۳۶۳.

۴- گزیده داستان های شاهنامه، نگارش احسان یارشاطر، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳.

۵- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی جلد نخست، از آغاز تا داستان سیاوش به کوشش محمد دبیرسیاتی، چاپ دوم، انتشارات علی اکبر علمی، تهران، ۱۳۴۴.

۶- منتخب شاهنامه فردوسی به اهتمام محمد علی فروغی با همکاری حبیب یغمائی، ناشر سخن گستر، تهران، ۱۳۸۰.

۷- ایران در عهد باستان، تالیف دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۶۳.

۸- حماسه سرایی در ایران (تحقیق در کیفیت روایات ملی)، دکتر ذبیح الله صفا، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۱.

۹- گزیده ای از شاهنامه، انتشارات وزارت آموزش و پرورش، نوشته مجید یکتایی، تهران، ۱۳۵۰.

۱۰- دایره المعارف فارسی مصاحب سه جلد، انتشارات امیر کبیر و فرانکلین.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «نگاهی بر اسطوره های ایران زمین»، پارسیان دژ، ۱۳۹۶.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

http://parsiandej.ir/articles/1066/pdf/نگاهی-بر-اسطوره-های-ایران-زمین.pdf

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵